

Political– Economy of Tariff Policies: An Empirical Analysis of Market Power and Political Influence in Selected Asian Countries

Habib Shahbazi*

Abstract

Introduction: In recent decades, the formulation of trade policy has increasingly been influenced by a complex interplay of economic and political factors. While import tariffs have traditionally served as tools for revenue generation and protection of domestic industries, they have also become instruments shaped by lobbying, political bargaining, and institutional arrangements. This paper has been undertaken to explore this multidimensional phenomenon in the context of five major Asian countries—Iran, Turkey, India, Pakistan, and China—over the period 2015 to 2020. The theoretical foundation of this study has been drawn from the seminal works of Grossman and Helpman (1994) and Helpman and Krugman (1995), who posited that trade policy is the outcome of a government's objective function combining social welfare with the contributions and pressures of organized interest groups. Within this framework, tariffs are hypothesized to be influenced both by export elasticity (as a proxy for market power) and by political variables such as lobbying strength and citizen participation. Despite the widespread use of these models in international trade literature, limited empirical attention has been paid to their application in developing economies, particularly in politically diverse regions like Asia. broader questions of governance and accountability in economic policymaking.

Keywords: Export Elasticity, Import Tariffs, Market Power, Political Influence, CES Model.

JEL Classification: F13, D72.

* Associate Professor, Department of Agriculture, Sayyed Jamaledin Asadabadi University, Asadabad, Hamedan, Iran (Corresponding Author), shahbazi@sjau.ac.ir

Date received: 21/07/2025, Date of acceptance: 21/12/2025



تحلیل اقتصادی - سیاسی تعرفه‌های تجاری:

بررسی تجربی نقش قدرت بازار و نفوذ سیاسی در کشورهای منتخب آسیا

حبیب شهبازی*

چکیده

در این پژوهش، با هدف تحلیل هم‌زمان عوامل اقتصادی و سیاسی مؤثر بر نرخ تعرفه‌های وارداتی، پنج کشور آسیایی شامل ایران، ترکیه، هند، پاکستان و چین در بازه زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰ بررسی شده‌اند. چارچوب نظری مطالعه بر مبنای الگوهای گروسمن و هلپمن (Grossman & Helpman) (۱۹۹۴) و هلپمن و کروگمن (Helpman & Krugman) (۱۹۹۵) استوار است. در این چارچوب، تعرفه‌ها نه تنها تابع کشش صادراتی (به‌عنوان نماینده قدرت بازار) هستند، بلکه تحت تأثیر نفوذ لابی‌های صنعتی و شاخص‌های مشارکت سیاسی نیز قرار می‌گیرند. در گام نخست، کشش صادراتی کشورها با استفاده از الگوی تقاضای CES برآورد شد. سپس متغیرهای اقتصادی و سیاسی در قالب یک الگوی پانل دیتا با اثرات ثابت وارد شدند. به‌منظور کنترل ناهمگنی‌های ثابت و مشاهده‌نشده میان کشورها، از الگوی اثرات ثابت پانلی استفاده شده است. در این پژوهش، تعرفه بهینه اقتصادی بر اساس کشش‌های تجاری در چارچوب ترجیحات CES محاسبه می‌شود. همچنین، سناریوی تعرفه بهینه سیاسی با گسترش این چارچوب و لحاظ‌کردن متغیرهای سیاسی-نهادی در قالب رگرسیون پانلی مورد بررسی قرار می‌گیرد. نتایج تجربی نشان می‌دهد که کشش صادراتی با ضریب منفی و معنی‌دار ($-1/68$) اثر بازدارنده‌ای بر نرخ تعرفه دارد. در مقابل، شاخص لابی‌گری با ضریب مثبت و قوی ($2/383$) نقش معنی‌داری در افزایش تعرفه ایفا می‌کند. تأثیر شاخص مشارکت سیاسی از نظر آماری ضعیف‌تر است. در ادامه، با طراحی دو سناریوی «تعرفه بهینه اقتصادی» و «تعرفه بهینه سیاسی»، مشخص شد که ایران بیشترین فاصله را با تعرفه بهینه اقتصادی دارد. نسبت تعرفه واقعی به تعرفه بهینه اقتصادی در ایران

* دانشیار گروه کشاورزی، دانشگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی، اسدآباد، همدان، ایران، shahbazi@sjau.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۳۰



برابر با ۱/۶۱ است؛ به طوری که تعرفه واقعی ۱۲/۱ درصد و تعرفه بهینه صرفاً اقتصادی ۷/۵ درصد برآورد می شود. این یافته ها نشان می دهد که سیاست تعرفه ای کشورها، به ویژه ایران، بیش از آنکه متکی بر منطق اقتصادی باشد، تحت تأثیر ساختارهای سیاسی و لابی گری قرار دارد. از این رو، بازطراحی نظام تعرفه ای با رویکردی شفاف، مبتنی بر داده و محدودکننده نفوذ گروه های خاص، ضروری به نظر می رسد.

کلیدواژه ها: کشش صادراتی، تعرفه واردات، قدرت بازار، نفوذ سیاسی، الگوی کشش جانشینی ثابت.

طبقه بندی JEL: F13 و D72.

۱. مقدمه

در دهه های اخیر، ساختار سیاست های تجاری کشورها به شدت تحت تأثیر تعامل میان عوامل اقتصادی و سیاسی قرار گرفته است. تعرفه های وارداتی، به عنوان یکی از ابزارهای کلاسیک سیاست تجاری، نه تنها بر جریان مبادلات بین المللی اثر می گذارد، بلکه ابزاری کلیدی در تأمین درآمدهای دولت، حمایت از صنایع داخلی و تعامل با گروه های ذی نفوذ محسوب می شوند. در بسیاری از کشورها، تعیین سطح تعرفه تنها از منطق اقتصادی تبعیت نمی کند، بلکه متأثر از نفوذ لابی های تولیدی، منافع گروه های خاص و ترتیبات نهادی پیچیده است. این مسئله موجب شده است که تحلیل سیاست تعرفه ای، به حوزه ای میان رشته ای میان اقتصاد خرد، اقتصاد سیاسی و تحلیل سیاست گذاری تبدیل شود.

در مورد ایران، شواهد حاکی از آن است که تصمیم گیری های مربوط به تعرفه، گاهی اوقات بیشتر تابع فشارهای کوتاه مدت مالی، منافع صنایع خاص یا ملاحظات غیراقتصادی بوده تا تحلیل های دقیق کارشناسی. نبود شفافیت در فرایند سیاست گذاری تجاری، نبود نظام پایش اثربخش و بی توجهی به الگوهای تجربی، موجب شده است که ابزار تعرفه، در مسیر پشتیبانی از بهره وری و رقابت پذیری اقتصاد ملی، به درستی به کار گرفته نشود. از این رو، بررسی دقیق نحوه اثرگذاری قدرت بازار و نفوذ گروه های سیاسی - اقتصادی بر تعیین نرخ تعرفه در ایران و کشورهای مشابه، ضرورتی جدی دارد.

براساس آمارهای سازمان تجارت جهانی (WTO) و UNCTAD^۱، میانگین نرخ تعرفه وارداتی ایران در سال ۲۰۲۰ حدود ۱۲/۱ درصد بوده است،^۲ که در مقایسه با میانگین جهانی (حدود ۶/۰ درصد) و میانگین کشورهای در حال توسعه آسیایی شامل ایران، ترکیه،

هند، پاکستان و چین (حدود ۷/۵ درصد)، رقم نسبتاً بالایی به‌شمار می‌رود.^۳ همچنین طبق گزارش بانک جهانی، ایران در شاخص‌های حکمرانی نظیر کیفیت تنظیم‌گری و پاسخ‌گویی دولت، رتبه‌ای پایین‌تر از میانگین جهانی دارد. داده‌های شاخص‌های ریسک کشوری بین‌المللی^۴ (ICRG) نیز نشان می‌دهد که شاخص فساد، ریسک سیاسی و بی‌ثباتی نهادی در ایران نسبتاً بالا است. این وضعیت بیانگر آن است که تصمیمات سیاستی در ایران، از جمله سیاست تعرفه‌ای، به احتمال زیاد تحت تأثیر ملاحظات غیراقتصادی و نفوذ گروه‌های خاص قرار دارد.

از سوی دیگر، کشورهای منتخب در حال توسعه و نوظهور آسیایی نظیر ترکیه، هند، پاکستان و چین، با وجود ساختار اقتصادی مشابه یا پایین‌تر از ایران، در مسیر پیوستن به زنجیره‌های جهانی ارزش و توسعه صادرات موفق‌تر عمل کرده‌اند. بخشی از این موفقیت را می‌توان به ساختار تعرفه‌ای منطقی‌تر و منطبق با توان رقابتی نسبت داد. بنابراین، بررسی مؤلفه قدرت بازار و مؤلفه‌های سیاسی - نهادی برای تعیین و الگوسازی تعرفه ضروری می‌باشد.

در این راستا در سال‌های اخیر، وقوع جنگ تعرفه‌ای میان ایالات متحده و چین (۲۰۱۸-۲۰۲۰)، نمونه‌ای بارز از اثرگذاری سیاست‌های تجاری غیراقتصادی بر زنجیره‌های جهانی ارزش است. این جنگ تجاری، که با وضع تعرفه‌های تلافی‌جویانه میان دو قدرت اقتصادی آغاز شد، منجر به اختلال در جریان‌های تجاری، تغییر مسیر واردات، و بازآرایی زنجیره‌های تأمین در سطح بین‌المللی گردید (بون (Bown) (۲۰۱۹)). این رویداد، اهمیت تحلیل سیاست‌های تعرفه‌ای نه فقط از منظر عوامل اقتصادی، بلکه با لحاظ ملاحظات ژئوپلیتیکی و ساختاری را دوچندان ساخته است. به‌طوری‌که در سال ۲۰۱۸، ایالات متحده حدود نیمی از واردات خود از چین را مشمول تعرفه‌های جدید کرد و چین نیز بلافاصله با وضع تعرفه‌های تلافی‌جویانه بر بیش از ۷۰ درصد صادرات ایالات متحده واکنش نشان داد. در چنین فضایی، بررسی ساختار تعرفه‌ای کشورهایی مانند ایران که در معرض تنش‌های خارجی نیز قرار دارند، با بهره‌گیری از چارچوب اقتصاد سیاسی تجارت، می‌تواند تصویر دقیق‌تری از سازوکار تصمیم‌گیری در سیاست تجاری ارائه دهد.

پژوهش حاضر در تلاش است با استفاده از داده‌های پنج کشور منتخب (ایران، ترکیه، هند، پاکستان و چین) و بهره‌گیری از رگرسیون پانل دیتا با اثرات ثابت، خلأ موجود در ادبیات داخلی را پر کرده و الگویی معتبر برای تحلیل سیاست تعرفه‌ای ارائه دهد. بر مبنای

چارچوب نظری و یافته‌های تجربی پیشین، هدف اصلی این مطالعه تحلیل تجربی اثرگذاری متغیرهای اقتصادی (به‌ویژه کشش عرضه صادراتی-قدرت بازاری) و سیاسی (شاخص لابی‌گری و مشارکت سیاسی) بر نرخ تعرفه در ایران و چهار کشور منتخب در حال توسعه و نوظهور آسیایی منطقه‌ای در بازه ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰ است. پژوهش همچنین سعی دارد با طراحی دو سناریوی «تعرفه بهینه اقتصادی» و «تعرفه بهینه سیاسی»، فاصله میان منطق نظری و واقعیت سیاست‌گذاری را شناسایی کرده و پیامدهای آن برای سیاست‌گذاری در ایران را تبیین نماید.

۲. پیشینه پژوهش

در گذشته مطالعات زیادی در دنیا به بررسی اثرگذاری عوامل اقتصادی و سیاسی بر سیاست‌های تعرفه‌ای پرداخته‌اند. یکی از پایه‌ای‌ترین الگوها در این حوزه، الگوی اقتصاد سیاسی تجارت خارجی ارائه‌شده توسط گروسمن و هلپمن (Grossman & Helpman) (۱۹۹۴) و هلپمن و کروگمن (Helpman & Krugman) (۱۹۹۵) است. در این الگو، دولت‌ها ترکیبی از رفاه اجتماعی و منافع گروه‌های ذی‌نفوذ را در تابع هدف خود لحاظ می‌کنند و سطح تعرفه به‌گونه‌ای تعیین می‌شود که وزن سیاسی گروه‌ها نیز در نظر گرفته شود. این نظریه زمینه‌ساز مطالعات گسترده‌ای شد که تأثیر لابی‌گری بر سیاست تجاری را کمی‌سازی کردند.

در سال‌های اخیر، ادبیات اقتصاد بین‌الملل و اقتصاد سیاسی تجارت، توجه فزاینده‌ای به نقش تعرفه‌ها به‌عنوان ابزار سیاست‌گذاری با ماهیت اقتصادی - سیاسی نشان داده است. برخلاف رویکردهای کلاسیک که تعرفه را صرفاً در چارچوب بهینه‌سازی رفاه تحلیل می‌کردند، مطالعات جدید تأکید دارند که سیاست‌های تعرفه‌ای در عمل تحت تأثیر فشارهای سیاسی، ملاحظات راهبردی و منافع گروه‌های ذی‌نفع شکل می‌گیرند.

گاوانده و همکاران (Gawande et al) (۲۰۱۲) در مقاله‌ای، تأثیر رقابت لابی‌ها بر سطح تعرفه را برای بیش از ۴۰ کشور بررسی کردند. آن‌ها نشان دادند که لابی‌گری سازمان‌یافته می‌تواند اثر قوی‌تری از شاخص‌های کلان اقتصادی بر سیاست‌گذاری تعرفه داشته باشد. مطالعه سودربری (Soderbery) (۲۰۱۸) نیز با بهره‌گیری از الگوهای ناهمگن کشش صادراتی و داده‌های واردات، نشان داد که قدرت بازار نقش کلیدی در تعیین سطح تعرفه دارد و در کشورهایی با کشش صادراتی بالا، تعرفه‌ها معمولاً پایین‌تر تعیین می‌شوند.

فاجلبام و همکاران (Fajgelbaum et al) (۲۰۲۰) با بررسی بازگشت به حمایت‌گرایی در ایالات متحده نشان می‌دهند که تعرفه‌های اعمال‌شده در دوره جنگ تجاری، آثار قابل توجهی بر قیمت‌ها، جریان تجارت و رفاه داشته و در بسیاری موارد از سطوح بهینه نظری فاصله گرفته‌اند. یافته‌های آنان بیانگر آن است که سیاست تعرفه‌ای لزوماً بازتاب محاسبات صرفاً اقتصادی نیست. در همین راستا، آمیتی و همکاران (Amiti et al) (۲۰۱۹) نشان می‌دهند که تعرفه‌های سال ۲۰۱۸ آمریکا عمدتاً به افزایش قیمت‌های داخلی و کاهش رفاه مصرف‌کننده منجر شده‌اند، به گونه‌ای که بخش عمده بار تعرفه بر دوش اقتصاد داخلی قرار گرفته است.

از منظر انتقال تعرفه، کاوالو و همکاران (Cavallo et al) (۲۰۲۱) با استفاده از داده‌های خرد قیمتی نشان می‌دهند که تعرفه‌ها نه تنها در مرز، بلکه در سطح خرده‌فروشی نیز به‌طور معنی‌داری به قیمت‌ها منتقل می‌شوند. این نتایج اهمیت کشش‌های تجاری و ساختار بازار را در تعیین اثرگذاری سیاست تعرفه‌ای برجسته می‌کند. همچنین، هندلی و لیمائو (۲۰۱۷) نشان می‌دهند که عدم قطعیت سیاست تجاری و تهدید اعمال تعرفه، حتی پیش از اجرای واقعی آن، می‌تواند جریان تجارت و رفاه را تحت تأثیر قرار دهد.

در بعد سیاسی، کلاینبِرگ و فوردهم (Kleinberg & Fordham) (۲۰۲۳) نشان می‌دهند که حمایت‌گرایی تجاری به شدت با ملاحظات سیاست داخلی و فشارهای سیاسی پیوند خورده است و تصمیمات تعرفه‌ای اغلب در پاسخ به انگیزه‌های سیاسی و انتخاباتی اتخاذ می‌شوند. افزون بر این، مطالعات اخیر درباره جنگ‌های تجاری حاکی از آن است که تعرفه‌ها به عنوان ابزار فشار سیاسی و ژئوپلیتیکی نیز به کار گرفته می‌شوند. در این زمینه، آنگوامائودوکو (Angwaomaodoko) (۲۰۲۴) با بررسی آثار بلندمدت جنگ‌های تجاری نشان می‌دهد که سیاست‌های تعرفه‌ای علاوه بر اختلال در زنجیره‌های تأمین جهانی، به بازآرایی روابط تجاری و تغییر الگوهای همکاری اقتصادی میان کشورها منجر می‌شوند.

در ادبیات داخلی ایران، پژوهش‌های متعددی به بررسی تجارت خارجی و سیاست‌های تعرفه‌ای پرداخته‌اند؛ با این حال، تمرکز غالب این مطالعات بر پیامدهای اقتصادی تعرفه بوده است، نه بر سازوکار تعیین تعرفه در فرایند سیاست‌گذاری. بخشی از مطالعات داخلی با تمرکز بر واردات و سیاست‌های تجاری نشان می‌دهند که تغییرات نرخ تعرفه می‌تواند بر حجم واردات، قیمت‌های داخلی و ترکیب کالاهای وارداتی اثرگذار باشد. برای نمونه، قطمیری (۱۳۷۶) و توفیقی و محرابیان (۱۳۸۱) با برآورد کشش‌های وارداتی، حساسیت

واردات نسبت به تغییرات قیمتی ناشی از سیاست‌های تعرفه‌ای را تأیید می‌کنند و صفری (۱۳۷۹) نیز نشان می‌دهد که ابزارهایی نظیر تعرفه از کانال قیمت می‌توانند رفتار وارداتی اقتصاد ایران را به‌طور معنی‌داری تحت تأثیر قرار دهند.

در مطالعات دیگری، اثر تعرفه بر پیامدهای جانبی سیاست تجاری مورد توجه قرار گرفته است. برای مثال، لاریجانی و حسینی (۱۳۹۴) با برآورد حجم قاچاق نشان می‌دهند که افزایش نرخ تعرفه واردات به‌طور معنی‌داری موجب افزایش قاچاق کالا در ایران می‌شود. همچنین لاریجانی (۱۳۹۵) با استفاده از شکاف تجاری به‌عنوان شاخص واردات غیررسمی، وجود رابطه مثبت و پایدار میان نرخ تعرفه و قاچاق را تأیید می‌کند. در حوزه آثار قیمتی، شریفی و جعفری‌تراجی (۱۳۹۴) نشان می‌دهند که افزایش تعرفه کالاهای مصرفی وارداتی می‌تواند موجب افزایش شاخص‌های قیمت مصرف‌کننده و تولیدکننده شود، هرچند شدت این اثر به ساختار تولید داخلی وابسته است. افزون بر این، موسوی و اسماعیلی (۱۳۹۰) با تحلیل بازار برنج ایران نشان می‌دهند که سیاست تعرفه‌ای، در کنار موانع غیرتعرفه‌ای، آثار قابل توجهی بر تولید، مصرف و واردات دارد و کارایی آن به‌شدت به بستر نهادی و ساختار مداخلات دولتی وابسته است.

در کنار این پژوهش‌ها، برخی مطالعات داخلی به نقش عوامل نهادی و ساختار تصمیم‌گیری در سیاست‌گذاری اقتصادی پرداخته‌اند. برای نمونه، ظهیری و همکاران (۱۴۰۰) و قیاسی و همکاران (۱۴۰۴) نشان می‌دهند که ضعف نهادی، ناکارآمدی ساختار حکمرانی و نفوذ منافع خاص می‌تواند بر جهت‌گیری سیاست‌های اقتصادی و تجاری اثرگذار باشد. با این حال، این مطالعات نیز به‌طور مشخص به تحلیل فرآیند تعیین نرخ تعرفه در چارچوب نظری اقتصاد سیاسی نپرداخته‌اند.

در مجموع، ادبیات بین‌المللی نشان می‌دهد که تعیین تعرفه نتیجه برهم‌کنش هم‌زمان متغیرهای اقتصادی (مانند کشش‌های عرضه صادراتی و قدرت بازار) و متغیرهای سیاسی-نهادی (مانند لابی‌گری، انگیزه‌های انتخاباتی و ملاحظات راهبردی) است. در ادبیات داخلی ایران نیز اگرچه آثار اقتصادی تعرفه‌ها بر واردات، قاچاق و قیمت‌ها به‌خوبی بررسی شده، تحلیل کمی سازوکار تعیین تعرفه با تکیه بر چارچوب اقتصاد سیاسی و در کنار شاخص‌های ساختار بازار کمتر مورد توجه بوده است. پژوهش حاضر با تمرکز بر این خلأ، مسیر تحلیل تجربی تعیین تعرفه را در ایران و چند کشور منتخب دنبال می‌کند.

۳. روش تحقیق

مطالعه حاضر از نوع پژوهش ترکیبی است که در آن تحلیل نظری و تحلیل تجربی به صورت مکمل به کار گرفته شده‌اند. در بخش نظری، چارچوب اقتصاد سیاسی تجارت با تلفیق الگوی تعرفه بهینه اقتصادی و الگوی تعرفه با عامل سیاسی تشریح می‌شود و مبنای استخراج فرضیه‌های پژوهش قرار می‌گیرد. در بخش نظری، چارچوب اقتصاد سیاسی تجارت تبیین و فرضیه‌ها استخراج می‌شود. در بخش تجربی، با استفاده از داده‌های پانلی و برآوردهای اقتصادسنجی، فرضیه‌ها آزمون می‌شوند (وودریج (Wooldridge) (۲۰۱۰)).

۱.۳ چارچوب نظری و فرضیه‌های پژوهش

در ادبیات اقتصاد بین‌الملل، تحلیل سیاست‌های تعرفه‌ای صرفاً به ملاحظات کارایی اقتصادی و حداکثرسازی رفاه اجتماعی محدود نمی‌شود، بلکه در چارچوب اقتصاد سیاسی تجارت خارجی، تصمیم‌گیری دولت‌ها حاصل برهم‌کنش هم‌زمان عوامل اقتصادی، نهادی و سیاسی تلقی می‌گردد. در این رویکرد، سیاست تعرفه‌ای نه تنها بازتاب شرایط بازار و روابط مبادله است، بلکه متأثر از ساختار قدرت سیاسی، میزان سازمان‌یافتگی گروه‌های ذی‌نفع و ملاحظات تصمیم‌گیری عمومی نیز می‌باشد.

همانطور که پیشتر اشاره شد، یکی از پایه‌ای‌ترین چارچوب‌های نظری در این زمینه، الگوی «حمایت برای فروش» است که توسط (Grossman & Helpman) (۱۹۹۴) و هلیپمن و کروگمن (Helpman & Krugman) (۱۹۹۵) ارائه گردیده است. در این چارچوب، دولت تابع هدفی مرکب از رفاه اجتماعی و منافع گروه‌های ذی‌نفوذ را بیشینه می‌کند.

پیوند نظری کشش عرضه صادراتی و نرخ تعرفه: از منظر اقتصادی، قدرت بازار کشور واردکننده نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری تعرفه بهینه ایفا می‌کند. در الگوهای تعرفه بهینه، کشش عرضه صادراتی سایر کشورها به عنوان شاخصی از قدرت بازار در نظر گرفته می‌شود. هرچه کشش عرضه صادراتی بالاتر باشد، صادرکنندگان خارجی نسبت به تغییرات قیمت حساس‌تر بوده و توان کشور واردکننده برای بهبود شرایط مبادله از طریق اعمال تعرفه کاهش می‌یابد. در چنین شرایطی، افزایش تعرفه عمدتاً به کاهش حجم واردات منجر می‌شود، بدون آن‌که بهبود قابل‌توجهی در رابطه مبادله ایجاد کند؛ از این رو، تعرفه بهینه در سطح پایین‌تری تعیین می‌شود. بنابراین، چارچوب نظری اقتصاد سیاسی

تجارت پیش‌بینی می‌کند که میان کشش عرضه صادراتی و نرخ تعرفه وارداتی رابطه‌ای منفی برقرار باشد.

پیوند نظری لابی‌گری و نرخ تعرفه: در مقابل، در چارچوب اقتصاد سیاسی، دولت‌ها صرفاً نماینده رفاه کل جامعه نیستند، بلکه تحت تأثیر فشارها و مشارکت‌های سیاسی گروه‌های ذی‌نفوذ نیز قرار دارند. لابی‌های صنعتی، به‌ویژه در صنایعی که با رقابت وارداتی مواجه‌اند، انگیزه بالایی برای اثرگذاری بر سیاست تعرفه‌ای دارند. مطابق الگوی گروسمن و هلپمن، این گروه‌ها از طریق مشارکت‌های مالی، نفوذ نهادی و فشار سیاسی می‌توانند وزن منافع خود را در تابع هدف دولت افزایش داده و سیاست‌گذار را به سمت اعمال حمایت تعرفه‌ای سوق دهند؛ حتی در شرایطی که چنین حمایتی از منظر رفاه اجتماعی بهینه نباشد. از این‌رو، انتظار می‌رود شاخص نفوذ لابی‌گری رابطه‌ای مثبت و معنی‌دار با نرخ تعرفه وارداتی داشته باشد. مطالعات بعدی در امتداد چارچوب گروسمن و هلپمن نشان داده‌اند که مشارکت بنگاه‌ها در لابی‌گری یک پدیده همگن نیست، بلکه به ویژگی‌های بنگاه‌ها و میزان در معرض رقابت وارداتی بودن آن‌ها بستگی دارد. به‌طور مشخص، بمباردینی (Bombardini) (۲۰۰۸) نشان می‌دهد که بنگاه‌های بزرگ‌تر و با بهره‌وری بالاتر، احتمال بیشتری برای مشارکت در فعالیت‌های لابی‌گری و تأثیرگذاری بر سیاست‌های تجاری دارند.

نقش مشارکت سیاسی: علاوه بر لابی‌گری سازمان‌یافته، سطح مشارکت سیاسی عمومی نیز می‌تواند به‌طور غیرمستقیم بر سیاست‌های تعرفه‌ای اثرگذار باشد. مشارکت سیاسی بالاتر از یک‌سو می‌تواند موجب افزایش پاسخ‌گویی دولت و محدود شدن نفوذ گروه‌های خاص شود و از سوی دیگر، از طریق رقابت‌های سیاسی و ملاحظات پوپولیستی، انگیزه‌هایی برای حمایت از صنایع داخلی ایجاد کند. با این حال، ادبیات نظری و تجربی نشان می‌دهد که اثر مشارکت سیاسی بر سیاست‌های تجاری معمولاً ضعیف‌تر و کمتر مستقیم از اثر لابی‌های سازمان‌یافته است؛ از این‌رو انتظار می‌رود نقش این متغیر در تعیین نرخ تعرفه، از نظر آماری کم‌قدرت‌تر باشد.

فرضیه‌های پژوهش: بر اساس چارچوب نظری فوق، فرضیه‌های پژوهش به‌صورت زیر تدوین می‌شوند:

- فرضیه ۱: کشش عرضه صادراتی سایر کشورها اثر منفی و معنی‌داری بر نرخ تعرفه وارداتی دارد.

- فرضیه ۲: نفوذ لابی‌های صنعتی اثر مثبت و معنی‌داری بر نرخ تعرفه وارداتی دارد.
- فرضیه ۳: مشارکت سیاسی اثر ضعیف‌تر و کم‌قدرت‌تری نسبت به لابی‌گری بر نرخ تعرفه وارداتی دارد.

۲.۳ الگوی نظری تعرفه بهینه اقتصادی و سیاسی

در ادبیات اقتصاد بین‌الملل، تعیین نرخ تعرفه ابتدا در چارچوب الگوی تعرفه بهینه اقتصادی تحلیل می‌شود. در این چارچوب، کشور واردکننده با در نظر گرفتن شرایط بازار جهانی و با هدف بهبود رابطه مبادله، نرخ تعرفه‌ای را انتخاب می‌کند که رفاه ملی را بیشینه سازد. یکی از عناصر کلیدی در این تحلیل، کشش عرضه صادراتی سایر کشورهاست که به‌عنوان شاخصی از قدرت بازار کشور واردکننده تلقی می‌شود. هرچه کشش عرضه صادراتی بالاتر باشد، توان کشور واردکننده برای انتقال بار تعرفه به صادرکنندگان خارجی محدودتر شده و در نتیجه، تعرفه بهینه کاهش می‌یابد.

در مدل‌های مبتنی بر ترجیحات CES، کشش‌های تقاضا و عرضه تجاری نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری این نتیجه دارند. در چنین چارچوبی، کشش صادراتی به‌طور مستقیم در تابع تعرفه بهینه وارد شده و رابطه‌ای منفی میان کشش عرضه صادراتی و نرخ تعرفه برقرار می‌گردد.

برای این منظور ابتدا، تابع مطلوبیت فردی برای مصرف‌کنندگان معرفی می‌شود. این تابع، نشان‌دهنده ترجیحات هر فرد نسبت به کالاهای مختلف است که فرض می‌شود تفکیک‌پذیر است، به‌گونه‌ای که مطلوبیت هر کالا به‌طور مستقل تعیین شود. بر اساس این تابع، مصرف‌کننده با توجه به سطح درآمد خود، ترکیبی از کالاها را انتخاب می‌کند که بیشترین مطلوبیت را بدست آورد. در گام بعد، تابع رفاه اجتماعی تعریف می‌شود که به‌عنوان مجموع مطلوبیت‌های غیرمستقیم فردی و درآمدهای ناشی از تعرفه‌ها در نظر گرفته می‌شود. این تابع برای ارزیابی آثار سیاست‌های تجاری در سطح کلان استفاده خواهد شد. در این الگو، حداکثرسازی تابع رفاه اجتماعی هدفی است که دولت در تعیین نرخ تعرفه بهینه در نظر می‌گیرد.^۵

الگوی پایه‌ای و اولیه، تابع مطلوبیت تفکیک‌پذیر برای مصرف‌کنندگان و تابع رفاه اجتماعی مبتنی بر درآمد تعرفه‌ای است. برای تحلیل اثر لابی‌گری^۶، در این مطالعه از الگوی گروسمن و هلپمن (Grossman & Helpman-GH) (۱۹۹۴) و هلپمن و کروگمن (Helpman &

(Krugman-HK) (۱۹۹۵) استفاده می‌شود که در ادامه به اختصار الگوی GH-HK خوانده می‌شود. فرض کنید هر فردی یک تابع مطلوبیت برای کالاهای قابل شمارش c_0 و بُرداری از کالاهای غیرقابل شمارش $u(c)$ دارد. در اینجا فرض می‌شود که تابع $u(c)$ تفکیک‌پذیر است. بنابراین تابع مطلوبیت فرد به صورت زیر می‌باشد.

$$U = c_0^h + \sum_g u_g(c_g^h) \quad (۱)$$

که در آن، فرد h با درآمد I^h مخارج مد نظر هر کالا (c_g) را با استفاده از حداکثرسازی رابطه (۱) نسبت به $I^h + \sum_g P_g c_g^h \leq c_0^h$ می‌آورد (که در آن P_g قیمت داخلی برای c_g است). با این تابع مطلوبیت، تقاضا برای هر کالای g تابعی از قیمت خودش می‌باشد یعنی $c_g = c_g(P_g)$. از این رو، تابع رفاه اجتماعی (W) ، مجموع مطلوبیت‌های غیرمستقیم فردی^۷ خواهد بود^۸ که شامل مازاد مصرف‌کننده (Ψ_h) و درآمد (I^h) خواهد بود.

$$W = \sum_h [I^h + \sum_g \Psi_h(P_g)] \quad (۲)$$

برای تعیین درآمد در الگوی نظری تحقیق، از فرضیه استاندارد در الگوهای سیاست تجاری درون‌زا بهره گرفته می‌شود. در این چارچوب، اقتصاد به دو بخش تولیدی تقسیم می‌شود: در بخش اول، کالاهای قابل شمارش با استفاده از نیروی کار و با بازده ثابت نسبت به مقیاس تولید می‌شوند. این کالاها آزادانه تجارت می‌شوند و دستمزد تعادلی در این بخش برابر با بهره‌وری نهایی نیروی کار است که برای ساده‌سازی، به صورت قراردادی برابر یک (۱)، نرمال‌سازی می‌شود. در بخش دوم، کالاهای غیرقابل شمارش با ترکیبی از نیروی کار و یک عامل تولید خاص (نظیر زمین یا تجهیزات ویژه) تولید می‌شوند. این عامل خاص، درآمد اضافی موسوم به شبه‌اجاره $(\pi_g(P_g))$ ایجاد می‌کند که بخشی از قیمت نهایی کالا را شکل می‌دهد. درآمدهای تعرفه‌ای $(r_g(P_g))$ حاصل از واردات کالاها نیز که تابعی از قیمت داخلی آن‌ها هستند، بین افراد جامعه به طور مساوی توزیع می‌شود. فرض شده است که هر فرد، مالک یک واحد نیروی کار است و بخشی از جمعیت نیز مالک عوامل تولید خاص می‌باشند. با نرمال‌سازی جمعیت به عدد یک و دستمزد به عنوان واحد، می‌توان تابع رفاه اجتماعی را به صورت مجموع مطلوبیت‌های غیرمستقیم فردی به علاوه درآمدهای حاصل از تعرفه بازنویسی کرد (همان):

$$W = 1 + \sum_g [\pi_g(P_g) + r_g(P_g) + \Psi_g(P_g)] \quad (۳)$$

بنابراین قیمت جهانی برای هر کالای مبادله شده $g \in G_m$ با شرایط شفاف بازار تعیین می‌شود:

$$m_g((1 + \tau_g)P_g^*) = m_g^*(P_g^*) \quad (۴)$$

که در آن، m_g تقاضای واردات کالا است که به صورت تابعی از قیمت تقریبی داخلی $P_g = (1 + \tau_g)P_g^*$ است^۹ و m_g^* عرضه صادراتی بقیه دنیا است. از این رو، قیمت‌ها که تابعی از سیاست‌های تجاری است، بدست می‌آید یعنی $P_g(\tau_g)$ و $P_g^*(\tau_g)$. دولت‌ها، تعرفه‌ای که رابطه (۳) را حداکثر می‌کنند، انتخاب می‌کنند. بنابراین شرایط مرتبه اول به صورت رابطه (۵) خواهد بود:

$$\tau_g P_g^* \frac{dm_g}{d\tau_g} - m_g \frac{dP_g^*}{d\tau_g} = 0 \quad (۵)$$

جزء اول این رابطه بیانگر انحراف داخلی ناشی از اثر منفی تعرفه بر سطح واردات است. جزء دوم بیانگر اثر رابطه مبادله بازرگانی (Terms of Trade) است. اگر کشوری هیچگونه قدرت بازاری در تجارت نداشته باشد، یعنی کشش عرضه صادراتی، بی‌نهایت باشد ($\frac{dP_g^*}{d\tau_g} = 0$ است)، تعرفه بهینه صفر خواهد بود. در غیر این صورت، تعرفه بهینه (τ_g^{opt}) مثبت است و می‌تواند به صورت معکوس کشش عرضه صادراتی نشان داده شود:

$$\tau_g^{opt} = \omega_g = [(dP_g^*/dm_g^*)(m_g^*/P_g^*)] \quad (۶)$$

تاکنون، الگو بر مبنای حداکثرسازی رفاه اجتماعی بنا شده بود؛ اما در بسیاری از واقعیت‌های سیاست‌گذاری، دولت‌ها تنها رفاه مصرف‌کنندگان را ملاک تصمیم‌گیری قرار نمی‌دهند، بلکه منافع گروه‌های ذی‌نفوذ و سازمان‌یافته (نظیر لابی‌های صنعتی) نیز در تصمیم‌هایش مؤثر است. در این بخش، با پیروی از الگوی اقتصاد سیاسی GH-HK، فرض می‌شود که دولت تابع هدفی، مرکب از رفاه اجتماعی و مشارکت‌های سیاسی دریافت‌شده از گروه‌های لابی‌گر را بیشینه می‌کند. در این شرایط، تعرفه بهینه‌ای که دولت انتخاب می‌کند نه تنها به کشش عرضه صادراتی (به عنوان عامل اقتصادی)، بلکه به میزان قدرت چانه‌زنی و نفوذ سیاسی گروه‌های خاص نیز وابسته است. بنابراین، رابطه مثبت بین حمایت تجاری (وضع تعرفه) و کشش معکوس صادراتی (ω_g) که در تحلیل صرفاً اقتصادی وجود داشت، اکنون در قالب گسترده‌تری باقی می‌ماند و تعمیم می‌یابد.

با این حال، الگو همچنان فرض تفکیک‌پذیری مطلوبیت را حفظ می‌کند؛ به طوری که تعرفه‌ها در معادله (۶) هیچگونه اثر قدرت انحصاری در بازارهای صادراتی را مستقیماً

منعکس نمی‌کنند. اما مطالعات گذشته (مانند ملوین و وارن (Melvin & Warne) (۱۹۷۳) و آلوارز و لوکاس (Alvarez & Lucas) (۲۰۰۷)) نشان می‌دهد که وجود قدرت بازار (کشش عرضه صادراتی)، حتی در کشورهایی با اندازه کوچک، ممکن است انگیزه‌ای مستقل برای استفاده از تعرفه‌ها باشد به ویژه هنگامی که کالاها متمایز باشند. با این وجود، همان‌گونه که باند (Bond) (۱۹۹۰) در تحلیل ساختار بهینه تعرفه‌ها در فضای چندکالایی نشان می‌دهد، کشش عرضه صادراتی معمولاً اثر مرتبه دوم بر انگیزه‌های تعرفه‌گذاری دارد و عوامل اقتصادی یا سیاسی همچنان انگیزه‌های اصلی در تعیین تعرفه به شمار می‌آیند. نکته مهم آن است که رابطه مثبت بین سطح تعرفه و کشش معکوس صادراتی (ω_g) حتی زمانی که دولت صرفاً به حداکثرسازی رفاه اجتماعی نمی‌پردازد و منافع گروه‌های لابی‌گر را نیز مد نظر قرار می‌دهد، همچنان برقرار است. در واقع، هلپمن و کروگمن (Helpman & Krugman) (۱۹۹۵) الگوی خود را به حالتی تعمیم می‌دهند که دولت در آن، تابع هدفی به شکل مجموع وزنی رفاه اجتماعی و مشارکت‌های مالی (c_g) و لابی‌های سازمان‌یافته L به نمایندگی از صاحبان عوامل تولید خاص (یعنی $aW + \sum_{g \in L} c_g$) را حداکثر می‌کند:

$$\tau_g^{GH} = \omega_g + \frac{I_g - \alpha v_g}{a + \alpha \sigma_g} \quad (V)$$

که در آن، جزء آخر، انگیزه لابی‌گری برای تعرفه است. اگر a بی‌نهایت باشد، رفاه حداکثر ناشی از تعرفه بهینه بدست می‌آید. مهم‌تر آن است که رابطه مثبت جزئی بین تعرفه و ω_g وجود دارد به طوری که وقتی دولت هیچ وزنی بر رفاه اجتماعی قرار نمی‌دهد، می‌توان دید که a برابر صفر است. در مجموع، اگرچه رابطه موازنه تجاری برای تعیین تعرفه‌ها معمولاً در چارچوب حداکثرسازی رفاه دولت تعریف می‌شود، اما چنین رابطه‌ای حتی در حالتی نیز می‌تواند برقرار باشد که دولت‌ها صرفاً به مشارکت‌های لابی‌های سیاسی توجه داشته باشند.

در رابطه (V)، میزان تعرفه اعمال‌شده برای یک گروه سازمان‌یافته، رابطه‌ای مثبت با v_g (معکوس ضریب نفوذ واردات) دارد؛ چرا که هرچه حجم واردات بیشتر باشد، تعرفه معین، درآمد بیشتری برای صاحبان عوامل تولید ایجاد می‌کند. این رابطه به کشش تقاضای واردات (σ_g) نیز وابسته است، زیرا این کشش، بیانگر شدت واکنش واردات به تغییر قیمت است و از منظر اقتصادی، مشابه یک مالیات رمزی (Ramsey) عمل می‌کند. هنگامی که تأثیر رابطه موازنه تجاری در نظر گرفته می‌شود، حساسیت تعرفه نسبت به این کشش افزایش می‌یابد. همان‌طور که هلپمن و کروگمن (Helpman & Krugman) (۱۹۹۵) نیز اشاره می‌کند،

نسبت $\frac{v_g}{\sigma_g}$ به‌عنوان شاخصی کلیدی در بسیاری از الگوهای اقتصاد سیاسی تجارت به‌کار می‌رود. از همین‌رو، در این مطالعه نیز از این نسبت به‌عنوان یکی از متغیرهای کنترلی در تخمین‌های تجربی استفاده خواهد شد.

۳.۳ الگوی تجربی و مشخصات رگرسیون پانلی

در این پژوهش، چارچوب نظری اقتصاد سیاسی تجارت مبتنی بر الگوی GH-HK به‌صورت تجربی عملیاتی‌سازی شده است. در این چارچوب، پیش‌بینی‌های نظری درباره نقش هم‌زمان عوامل اقتصادی و سیاسی در تعیین نرخ تعرفه، از طریق دو گام تجربی مورد آزمون قرار می‌گیرد.

در گام نخست، با استفاده از تابع تقاضای کشش جانشینی ثابت (CES)^{۱۰}، کشش عرضه صادراتی برآورد می‌شود که در ادبیات نظری به‌عنوان نماینده‌ای از قدرت بازار کشور واردکننده و عامل کلیدی در تعیین تعرفه بهینه اقتصادی شناخته می‌شود. در گام دوم، این متغیر اقتصادی به همراه شاخص‌های سیاسی-نهادی، که نماینده ملاحظات اقتصاد سیاسی در الگوی گروسمن و هلپمن (Grossman & Helpman) (۱۹۹۴) هستند، در قالب یک الگوی رگرسیون پانلی وارد می‌شوند. بدین ترتیب، چارچوب نظری به‌صورت مستقیم به الگوی تجربی پیوند داده شده و امکان آزمون تجربی پیش‌بینی‌های نظری فراهم می‌شود.

بر این اساس، در بخش تجربی پژوهش از یک الگوی رگرسیون پانلی برای بررسی عوامل تعیین‌کننده نرخ تعرفه کشورها استفاده می‌شود. متغیر وابسته، نرخ تعرفه وارداتی کشورهاست و متغیرهای توضیحی به‌گونه‌ای انتخاب شده‌اند که نداشت مستقیمی از مؤلفه‌های نظری مدل اقتصاد سیاسی تعرفه ارائه دهند. در این راستا، کشش عرضه صادراتی به‌عنوان نماینده قدرت بازار و شاخص‌های حکمرانی به‌عنوان نماینده مؤلفه‌های سیاسی-نهادی (نفوذ لابی‌ها و مشارکت سیاسی) در نظر گرفته شده‌اند. برای برآورد کشش‌های تجاری و تضمین قابلیت مقایسه میان‌کشوری نیز، از الگوی تقاضای کشش جانشینی ثابت همراه با فروض استاندارد عرضه رقابتی استفاده می‌شود. این رویکرد امکان استخراج کشش‌های وارداتی سازگار با مبانی نظری و به‌کارگیری آن‌ها در تحلیل تجربی سیاست‌های تعرفه‌ای را فراهم می‌سازد.

۱.۳.۳ داده‌ها و روش محاسبه تعرفه بهینه

در این پژوهش، داده‌های مورد استفاده برای تحلیل تجربی به‌صورت نظام‌مند از منابع بین‌المللی معتبر گردآوری شده و مربوط به پنج کشور ایران، ترکیه، هند، پاکستان و چین طی سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰ است. برای محاسبه کشش صادراتی و تحلیل ساختار تعرفه‌ای، ابتدا داده‌های تجارت خارجی شامل قیمت و مقدار واردات از پایگاه‌هایی مانند UNCTAD، بانک جهانی و UN Comtrade^{۱۱} استخراج شد. نرخ‌های تعرفه نیز از پایگاه داده TRAINS^{۱۲} و سازمان تجارت جهانی (WTO) به‌دست آمد که به‌صورت میانگین‌های ساده و مؤثر در محاسبات به‌کار گرفته شدند. در ادامه، متغیرهای مربوط به ساختار سیاسی و نهادی کشورها، از جمله شاخص نفوذ لابی‌گری و میزان مشارکت سیاسی، از منابعی نظیر ICRG و شاخص‌های کیفیت حکمرانی (QOG)^{۱۳} استخراج گردید و به‌عنوان نمایندگانی از فشارهای سیاسی و ساختار نهادی کشورها در مدل وارد شدند؛^{۱۴} به‌گونه‌ای که شاخص‌های حکمرانی به‌عنوان نماینده کیفیت نهادی کشورها در الگوی تجربی مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

لازم به تأکید است که تأثیرگذاری ملاحظات سیاسی و نفوذ گروه‌های ذی‌نفوذ بر سیاست تعرفه‌ای، پدیده‌ای مختص اقتصادهای درحال‌توسعه یا کشورهایی با کیفیت حکمرانی پایین نیست. ادبیات اقتصاد سیاسی تجارت نشان می‌دهد که حتی در کشورهای توسعه‌یافته نیز دولت‌ها تابع هدفی مرکب از رفاه اجتماعی و منافع گروه‌های ذی‌نفوذ را در نظر می‌گیرند و سیاست‌های تعرفه‌ای به‌گونه‌ای تعیین می‌شوند که وزن سیاسی این گروه‌ها نیز منعکس شود. در این چارچوب، شاخص‌های حکمرانی نه به‌عنوان شرط لازم برای وجود نفوذ سیاسی، بلکه به‌عنوان عاملی تعیین‌کننده در شدت، شفافیت و سازوکار اعمال این نفوذ قابل تفسیر هستند؛ به بیان دیگر، پایین‌تر بودن کیفیت حکمرانی می‌تواند زمینه را برای اثرگذاری غیرشفاف‌تر و کمتر پاسخ‌گوی ملاحظات سیاسی فراهم کند، اما اصل وجود برهم‌کنش میان منافع اقتصادی و سیاسی در تعیین تعرفه، پدیده‌ای عام در نظام‌های مختلف اقتصادی است. ازاین‌رو، در پژوهش حاضر، شاخص‌های حکمرانی نه به‌منظور نسبت‌دادن رفتار سیاست تعرفه‌ای به یک کشور خاص، بلکه به‌عنوان متغیرهای نهادی تعدیل‌کننده در تحلیل اقتصاد سیاسی سیاست تعرفه‌ای در مجموعه‌ای از کشورها به کار گرفته می‌شوند. همچنین، اندازه‌گیری مستقیم نفوذ لابی‌های صنعتی در مطالعات بین‌المللی با محدودیت‌های داده‌ای جدی مواجه است؛ ازاین‌رو، بخش قابل‌توجهی از ادبیات تجربی از

شاخص‌های نهادی و سیاسی به‌عنوان جانشین‌های غیرمستقیم نفوذ لابی‌ها استفاده می‌کند (بمباردینی و تریبی (Bombardini & Trebbi) (۲۰۲۰)) و در این پژوهش نیز شاخص‌های حکمرانی به‌عنوان نماینده‌ای از محیط نهادی مؤثر بر نفوذ منافع خاص در فرآیند سیاست‌گذاری تعرفه‌ای در نظر گرفته شده‌اند.

برای برآورد کشش صادراتی، از الگوی تقاضای کشش جانشینی ثابت (CES) استفاده شد. در این روش، کشش تقاضای وارداتی کشورها نسبت به قیمت، به‌صورت غیرمستقیم محاسبه و سپس با استفاده از روابط تعادلی، کشش عرضه صادراتی متناظر برای هر کشور به‌دست آمد. تمامی داده‌ها به‌صورت پانل ترکیبی و سالانه تنظیم شدند و در نهایت، با استفاده از رگرسیون پانل دیتا با اثرات ثابت کشور و سال، در محیط نرم‌افزار Stata 17 تحلیل شدند. این رویکرد امکان بررسی هم‌زمان اثر متغیرهای اقتصادی و سیاسی بر نرخ تعرفه را فراهم ساخته و پایه‌ای تجربی برای آزمون فرضیه‌های نظری فراهم کرد.

در مجموع، در این پژوهش، تعرفه بهینه اقتصادی بر مبنای چارچوب استاندارد ترجیحات CES و با استفاده از برآورد کشش عرضه صادراتی محاسبه می‌شود؛ کشش عرضه صادراتی به‌عنوان شاخصی از قدرت بازار کشور واردکننده در نظر گرفته شده و مطابق ادبیات تعرفه بهینه، رابطه‌ای معکوس میان این کشش و سطح تعرفه بهینه برقرار است. در گام بعد، برای لحاظ‌کردن ملاحظات سیاسی، چارچوب اقتصادی فوق به یک الگوی اقتصاد سیاسی تعمیم داده می‌شود که در آن نرخ تعرفه به‌عنوان متغیر وابسته و کشش عرضه صادراتی به همراه متغیرهای سیاسی-نهادی در قالب یک الگوی رگرسیون پانلی برآورد می‌گردد؛ بدین ترتیب، تفاوت میان سناریوی تعرفه بهینه اقتصادی و تعرفه بهینه سیاسی از طریق مقایسه نتایج این دو چارچوب قابل تحلیل است. لازم به توضیح است که هرچند داده‌ها دارای ساختار پانلی هستند، به‌منظور ارائه کشش‌های کشورها، معادله کشش‌ها در گام نخست به تفکیک هر کشور برآورد می‌شوند؛ سپس این کشش‌های برآوردشده در گام دوم به‌عنوان یکی از متغیرهای توضیحی در الگوی پانلی تعیین تعرفه وارد می‌شوند. در الگوی تجربی مرحله دوم نیز با بهره‌گیری از متغیرهای مجازی کشور و سال، ناهمگنی‌های ثابت میان کشورها و شوک‌های مشترک زمانی تا حد امکان کنترل می‌گردد.

۴. یافته‌ها

در این بخش، یافته‌های تجربی پژوهش در سه بخش (۱) برآورد کشش‌های تجاری و استخراج کشش عرضه صادراتی به‌عنوان شاخص قدرت بازار و مبنای محاسبه تعرفه بهینه اقتصادی (جدول ۱)، (۲) برآورد الگوی پانلی اقتصاد سیاسی تعرفه و آزمون فرضیه‌ها درباره اثر کشش صادراتی، لابی‌گری و مشارکت سیاسی بر نرخ تعرفه (جدول ۲)، و (۳) مقایسه تعرفه‌های واقعی با تعرفه‌های بهینه در دو سناریوی «اقتصادی» و «سیاسی-اقتصادی» (جدول ۴ و نمودار ۲) ارائه می‌شود.

۱.۴ نتایج برآورد کشش‌های تجاری و تعرفه بهینه

مطابق چارچوب نظری پژوهش و روابط (۶) و (۷)، کشش عرضه صادراتی به‌عنوان شاخص قدرت بازار کشور واردکننده استخراج و برای محاسبه تعرفه بهینه اقتصادی به کار گرفته شد. در این مطالعه، داده‌های کشش عرضه صادراتی از الگوی تقاضای CES استخراج می‌شود. در این روش ابتدا کشش تقاضای وارداتی داخلی نسبت به قیمت برآورد می‌شود و سپس با استفاده از سهم بازار و روابط تعادلی، کشش عرضه صادراتی متناظر محاسبه می‌گردد.^{۱۵} نتایج برآورد کشش‌های تقاضای وارداتی و کشش عرضه صادراتی برای پنج کشور منتخب در جدول (۱) گزارش شده است.

جدول ۱. کشش صادراتی برآوردشده برای کشورهای ایران، ترکیه، پاکستان، هند و چین (۲۰۲۰-۲۰۱۵)

کشور	کشش تقاضای وارداتی (σ)	کشش عرضه صادراتی (ε)
ایران	۱/۷۵- (۰/۲۱)	۳/۲۰ (۰/۳۸)
ترکیه	۱/۹۰- (۰/۲۳)	۲/۸۰ (۰/۳۵)
پاکستان	۱/۶۰- (۰/۱۹)	۲/۵۰ (۰/۲۹)
هند	۲/۱۰- (۰/۲۵)	۳/۵۰ (۰/۴۱)
چین	۲/۴۰- (۰/۲۷)	۴/۱۰ (۰/۴۵)

مأخذ: نتایج پژوهش

ضرایب داخل پرانتز، خطای استاندارد است

مقدار بالاتر کشتش صادراتی به معنی قدرت بازار کمتر کشور واردکننده و اثرگذاری ضعیف‌تر سیاست‌های تعرفه‌ای بر شرایط مبادله است. همان‌گونه که در جدول (۱) مشاهده می‌شود، ایران و پاکستان از کشتش‌های کمتری برخوردارند، در حالی که چین و هند دارای کشتش‌های بالاتری بوده و به تبع آن، قدرت چانه‌زنی کمتری در بازارهای جهانی دارند. این نتایج در سایر مطالعات نیز تأیید شده است. برای مثال، کی و همکاران (Kee et al) (۲۰۰۸)، در مطالعه‌ای بر روی بیش از ۱۰۰ کشور، متوسط کشتش تقاضای وارداتی را بین ۲ تا ۳ و کشتش عرضه صادراتی را در محدوده ۲/۵ تا ۵/۱ گزارش کرده‌اند، که با برآوردهای حاضر همخوانی دارد. همچنین در مطالعه‌ای که توسط بانک مرکزی ترکیه (TCMB) (۲۰۰۴) منتشر شده، کشتش عرضه صادراتی برای ترکیه بین ۱/۱ تا ۱/۹ برآورد شده است، که به‌طور تقریبی با عدد ۲/۸ جدول (۱) منطبق است. در مورد چین، داده‌های بانک جهانی و تخمین‌های ارائه‌شده توسط انستیتو وین برای مطالعات اقتصادی بین‌المللی (wiiw) (۲۰۱۶) نشان می‌دهند که کشتش وارداتی این کشور بسیار بالا است (در حدود ۳ تا ۴)، یعنی کشتش صادراتی حدود ۳/۵ تا ۴/۵ است که با برآورد ۴/۱ این مطالعه منطبق است. برای کشورهای جنوب آسیا مانند پاکستان و هند نیز، wiiw و UNCTAD تخمین‌هایی بین ۲/۵ تا ۳/۵ ارائه کرده‌اند، که با برآوردهای این پژوهش برای این کشورها (۲/۵ و ۳/۵) سازگار است. لازم به توضیح است که در این مطالعه، تمرکز بر برآورد اثرات مستقیم متغیرهای اقتصادی و سیاسی بر نرخ تعرفه بوده است. با توجه به حجم محدود نمونه و به‌منظور حفظ پایداری برآوردها، اثرات متقابل میان متغیرها به‌صورت صریح در مدل لحاظ نشده‌اند. با این حال، بررسی تعامل میان قدرت بازار و نفوذ سیاسی می‌تواند مسیر مناسبی برای پژوهش‌های آتی فراهم آورد.

۲.۴ نتایج برآورد الگوی پانلی اقتصاد سیاسی تعرفه

در ادامه، پس از استخراج کشتش صادراتی برای کشورهای منتخب با استفاده از الگوی CES، این متغیر به همراه متغیرهای سیاسی وارد یک الگوی رگرسیون پانل دیتا شد تا اثر آن‌ها بر نرخ تعرفه بررسی شود. در این الگو، متغیر وابسته، نرخ تعرفه وارداتی و متغیرهای مستقل شامل کشتش صادراتی^(es)، شاخص نفوذ لابی‌گری و شاخص مشارکت سیاسی دولت‌ها بودند. داده‌های مورد استفاده برای پنج کشور ایران، ترکیه، پاکستان، هند و چین، در بازه زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰ می‌باشد. برآورد الگو با استفاده از نرم‌افزار Stata 17 انجام شد.

برای انتخاب ساختار مناسب الگو پانل دیتا، ابتدا آزمون هاسمن (Hausman) جهت تشخیص بین اثرات ثابت و اثرات تصادفی اجرا شد که نتایج آن حاکی از مناسب بودن الگوی اثر ثابت (Fixed Effects) بود. بنابراین، الگوی نهایی با استفاده از رگرسیون خطی پانل دیتا با اثرات ثابت برای کشور و سال برآورد گردید (جدول ۲). در این الگو، از متغیرهای مجازی (Dummy) برای کنترل اثرات زمانی و ساختاری هر کشور استفاده شده است.

جدول ۲. ضرایب تخمینی الگو رگرسیون برای کل کشورهای نمونه

متغیر	ضریب (Beta)	خطای استاندارد	t آماره	p مقدار
کشش صادراتی	-۱/۶۸۴	۰/۳۲۲	-۵/۲۳	۰/۰۰۰
لابی‌گری	۲/۸۲۵	۰/۴۱۴	۶/۸۲	۰/۰۰۰
مشارکت سیاسی	۰/۰۹۸	۰/۰۵۳	۱/۸۵	۰/۰۶۵
ثابت (Intercept)	۱۵/۲۰۹	۱/۴۱۲	۱۰/۷۷	۰/۰۰۰

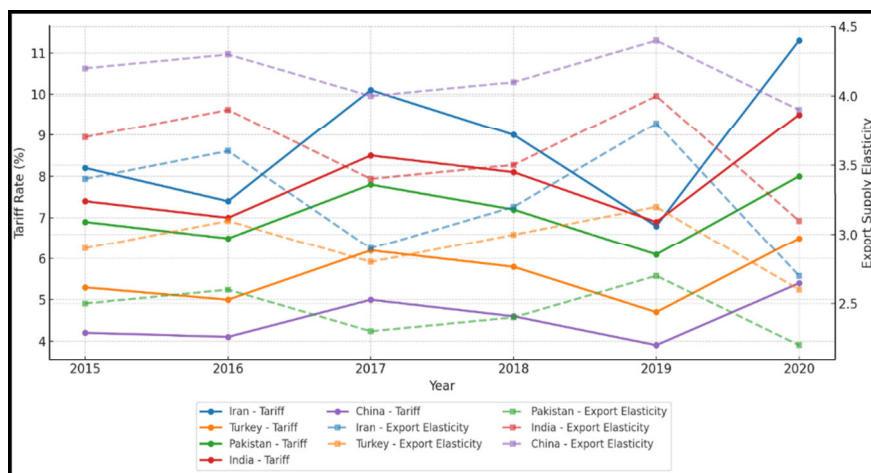
مأخذ: نتایج پژوهش

نتایج جدول (۲) نشان می‌دهد که افزایش کشش صادراتی (معادل کاهش قدرت بازار واردکننده) به‌طور معنی‌داری نرخ تعرفه را کاهش می‌دهد. به عبارت دیگر، کشورهایی که قدرت چانه‌زنی کمتری در بازار جهانی دارند، تمایلی برای اعمال تعرفه‌های بالا ندارند، زیرا قادر به تغییر شرایط مبادله نیستند. این یافته کاملاً با پیش‌بینی نظری الگوی GH-HK همخوانی دارد و نتایج مطالعه سودربری (Soderbery) (۲۰۱۸) را نیز تأیید می‌کند که نشان می‌دهد رابطه منفی و معنی‌دار بین کشش صادراتی ناهمگن و تعرفه‌های اعمال‌شده وجود دارد. در مقابل، متغیر لابی‌گری با ضریب مثبت (تقریباً ۲/۸۲۵ با آماره t قوی) تأثیری پررنگ بر افزایش تعرفه دارد. این موضوع نشان می‌دهد که گروه‌های ذی‌نفع صنعتی، با نیروی فشار سیاسی و مالی بالا، قادرند به‌طور معنی‌داری دولت را به سمت اعمال حمایت از تولید داخلی از طریق تعرفه سوق دهند. این یافته در راستای نتایج مطالعه گاوآنده و همکاران (Gawande et al) (۲۰۱۲) است که نقش مؤثر رقابت لابی‌گری را در تعیین سیاست تجاری بیش از ۴۰ کشور نشان داده‌اند. اگرچه شاخص مشارکت سیاسی عمومی نیز ضریب مثبتی دارد، اما از نظر اثر و اهمیت آماری قابل توجه نیست. این مطابق با مطالعات متعددی است که نشان داده‌اند مؤلفه‌های کلان سیاسی مانند سطح دموکراسی یا مشارکت انتخاباتی، تأثیر

تحلیل اقتصادی- سیاسی تعرفه‌های تجاری: ... (حبیب شهبازی) ۷۱

مستقیمی بر سیاست تعرفه‌ای ندارند؛ بلکه گروه‌های سازمان‌یافته و ذی‌نفع‌ها هستند که نفوذ واقعی بر این تصمیمات دارند.

به‌منظور بررسی بیشتر رابطه بین متغیرهای کلیدی، در ادامه نمودار (۱) رابطه کشش صادراتی و نرخ تعرفه برای پنج کشور در حال توسعه شامل ایران، ترکیه، پاکستان، هند و چین ارائه شده است.



نمودار ۱. رابطه بین کشش عرضه صادراتی و نرخ تعرفه پنج کشور در حال توسعه شامل ایران، ترکیه، پاکستان، هند و چین (۲۰۱۵-۲۰۲۰)

مأخذ: نتایج پژوهش

خطوط پیوسته بیانگر نرخ‌های تعرفه وارداتی و خطوط نقطه‌چین نشان‌دهنده کشش عرضه صادراتی در هر کشور هستند. این نمودار به‌وضوح رابطه‌ای معکوس میان این دو متغیر را نمایش می‌دهد. به‌طور خاص، در سال‌هایی که کشش صادراتی بالاتر بوده (یعنی واکنش‌پذیری بیشتر تولیدکنندگان خارجی نسبت به قیمت)، کشورها تمایل کمتری به اعمال تعرفه‌های بالا نشان داده‌اند. این کاهش تعرفه در شرایط کشش بالا، بیانگر ناتوانی کشور در اثرگذاری بر شرایط مبادله جهانی است.

این الگو به‌ویژه در کشورهایی نظیر ایران و هند برجسته‌تر دیده می‌شود؛ جایی که نوسانات کشش صادراتی با تغییرات نرخ تعرفه همراه بوده است. به‌عنوان مثال، در سال‌هایی که کشش صادراتی ایران افزایش یافته (نشان‌دهنده کاهش قدرت بازار داخلی)،

نرخ تعرفه به صورت معنی داری کاهش یافته است؛ که کاملاً با پیش‌بینی‌های نظری الگوهای اقتصاد سیاسی تجارت، مانند الگوی GH-HK مطابقت دارد. در مقابل، کاهش کشش (و در نتیجه افزایش قدرت بازار کشور) با افزایش نرخ تعرفه همراه بوده است. این یافته‌ها فرضیه‌های مبتنی بر اقتصاد سیاسی را تأیید می‌کند که طبق آن، دولت‌ها سیاست تعرفه‌ای خود را نه تنها بر اساس ساختار بازار بین‌المللی، بلکه با در نظر گرفتن فشارهای داخلی مانند لابی‌های صنعتی تنظیم می‌کنند.

در کنار برآورد الگوی اصلی، تحلیل حساسیت نیز برای اعتبارسنجی نتایج انجام شد. با تغییر دامنه سال‌ها، حذف کشورها یا تعدیل متغیرهای مجازی، ضریب متغیرهای اصلی الگو تغییرات ناچیزی داشتند. این موضوع نشان‌دهنده پایداری ساختاری الگو و قابلیت تعمیم آن به سایر داده‌ها است. جدول (۳) نتایج تحلیل حساسیت الگو را تحت پنج سناریوی مختلف نشان می‌دهد.

جدول ۳. تحلیل حساسیت ضرایب الگو پانل دیتا (به همراه خطای استاندارد)

ستاریو	ضریب کشش صادراتی (خطای استاندارد)	ضریب نفوذ لابی (خطای استاندارد)	ضریب مشارکت سیاسی (خطای استاندارد)
الگوی پایه (کامل)	۱/۶۸۴- (۰/۳۲۲)	۲/۸۲۵ (۰/۴۱۴)	۰/۰۹۸ (۰/۰۵۳)
حذف ایران	۱/۷۰۲- (۰/۳۴۵)	۲/۸۳۱ (۰/۴۲۷)	۰/۱۰۲ (۰/۰۵۶)
حذف چین	۱/۶۴۸- (۰/۳۱۷)	۲/۹۰۰ (۰/۳۹۹)	۰/۰۹۵ (۰/۰۵۰)
کاهش دامنه سال‌ها (۲۰۲۰-۲۰۱۷)	۱/۵۹۰- (۰/۳۳۸)	۲/۸۱۴ (۰/۴۲۲)	۰/۰۸۹ (۰/۰۵۱)
حذف متغیر مجازی سال	۱/۶۷۳- (۰/۳۲۹)	۲/۸۳ (۰/۴۱۶)	۰/۰۹۳ (۰/۰۵۲)

مأخذ: نتایج پژوهش

ضرایب داخل پرانتز، خطای استاندارد است

جدول (۳) نشان می‌دهد که تغییر در ساختار داده‌ها از جمله حذف ایران یا چین، کاهش دامنه زمانی به سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰، و یا حذف متغیرهای مجازی سالانه، تأثیر معنی داری بر ضرایب متغیرهای اصلی الگو نداشته است. به طور خاص، ضریب کشش صادراتی در تمامی سناریوها منفی و نسبتاً پایدار باقی مانده است (بین ۱/۵۹- تا ۱/۷۰- با خطای استاندارد در بازه ۰/۳۱۷ تا ۰/۳۴۵) که این پایداری بیانگر ثبات رابطه بین قدرت بازار (کشش عرضه صادراتی) و نرخ تعرفه می‌باشد. همچنین، ضریب نفوذ لابی در همه

تحلیل اقتصادی - سیاسی تعرفه‌های تجاری: ... (حبیب شهبازی) ۷۳

حالات مثبت و بالا بوده (بین ۲/۷۳۱ تا ۲/۹۰۰ با خطای حدود ۰/۴۱)، که نشان‌دهنده تأثیر قوی و مداوم گروه‌های ذی‌نفوذ بر سیاست‌گذاری تعرفه‌ای است. ضریب مشارکت سیاسی نیز در تمام سناریوها مقدار نسبتاً کمی دارد (در بازه ۰/۸۹ تا ۰/۱۰۲ با خطای حدود ۰/۰۵) و در مرز معنی‌داری آماری قرار گرفته است.

به‌منظور بررسی عمیق‌تر اثرگذاری قدرت بازار (کشش عرضه صادراتی) و ملاحظات سیاسی بر تعیین نرخ‌های تعرفه، دو سناریوی کلیدی طراحی و مقایسه شدند. هدف از این بخش، مقایسه میان تعرفه‌های واقعی با تعرفه‌های بهینه در دو وضعیت نظری متفاوت است: یکی با فرض صرفاً اقتصادی و دیگری با لحاظ عوامل سیاسی - نهادی (روابط ۶ و ۷).

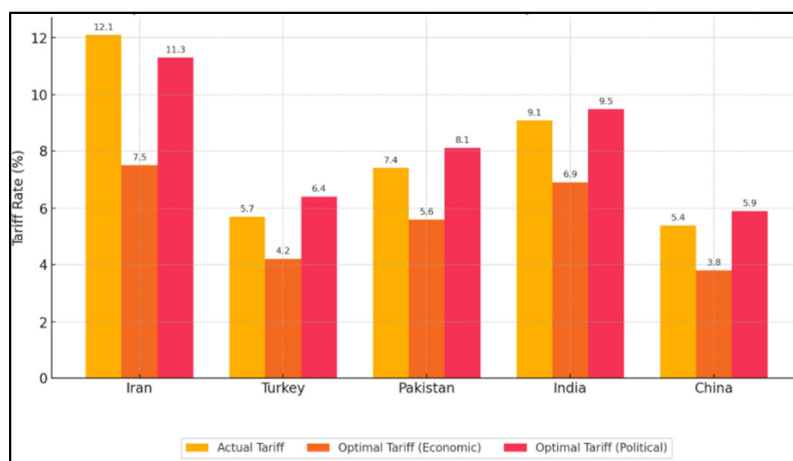
در سناریوی اول (الگوی اقتصادی صرف - رابطه ۶)، تنها عامل کشش عرضه صادراتی (به‌عنوان شاخصی از قدرت بازار کشورها) در تعیین تعرفه بهینه لحاظ گردید. مطابق با الگوی GH-HK هرچه کشش صادراتی یک کشور بیشتر باشد (یعنی صادرکنندگان خارجی به قیمت حساس‌تر باشند)، فضای مانور آن کشور برای وضع تعرفه‌های بالا محدودتر خواهد بود و تعرفه بهینه در سطح پایین‌تری تعیین می‌شود. نتایج حاصل از این سناریو نشان داد که در نبود عوامل سیاسی و صرفاً با تکیه بر منطق اقتصادی، تعرفه بهینه برای ایران ۷/۵ درصد محاسبه می‌شود؛ درحالی‌که برای ترکیه ۴/۲ درصد، چین ۳/۸ درصد، هند ۶/۹ درصد و پاکستان ۵/۶ درصد برآورد شد. در مقابل، سناریوی دوم (الگوی سیاسی - اقتصادی - رابطه ۷) با اضافه کردن متغیرهای سیاسی مانند شاخص نفوذ لابی‌ها و سطح مشارکت سیاسی) برگرفته از داده‌های راهنمای بین‌المللی ریسک کشورها (ICRG)، تابع هدف دولت را به ترکیبی از رفاه اجتماعی و منافع گروه‌های ذی‌نفوذ تبدیل کرد. این رویکرد به شرایط واقعی‌تری از فرایند تصمیم‌گیری سیاسی در کشورهای مختلف نزدیک‌تر است. تحلیل نتایج نشان داد که ورود عوامل سیاسی باعث افزایش معنی‌دار تعرفه بهینه در همه کشورها می‌شود؛ برای نمونه، در ایران این تعرفه به ۱۱/۳ درصد، در هند به ۹/۵ درصد، در پاکستان ۸/۱ درصد، در ترکیه ۶/۴ درصد و در چین ۵/۹ درصد رسید. مقایسه این ارقام با تعرفه‌های بهینه در هر دو سناریو در جدول (۴) زیر آمده است:

جدول ۴. مقایسه تعرفه‌های بهینه در سناریوهای مختلف

کشور	تعرفه واقعی (درصد)	تعرفه بهینه (اقتصادی-درصد-)	تعرفه بهینه (سیاسی-درصد-)	نسبت تعرفه واقعی به اقتصادی	نسبت تعرفه واقعی به سیاسی
ایران	۱۲/۱	۷/۵	۱۱/۳	۱/۶۱	۱/۰۷
ترکیه	۵/۷	۴/۲	۶/۴	۱/۳۶	۰/۸۹
پاکستان	۷/۴	۵/۶	۸/۱	۱/۳۲	۰/۹۱
هند	۹/۱	۶/۹	۹/۵	۱/۳۱	۰/۹۶
چین	۵/۴	۳/۸	۵/۹	۱/۴۲	۰/۹۱

مأخذ: نتایج پژوهش

در ایران، نسبت تعرفه واقعی به تعرفه بهینه اقتصادی بسیار بالاست (۱/۶۱)، که بیانگر فاصله چشم‌گیر سیاست فعلی از منطق صرفاً اقتصادی است. اما نسبت تعرفه واقعی به تعرفه سیاسی نزدیک به ۱ است (۱/۰۷)، که نشان می‌دهد ساختار تعرفه در ایران نشان می‌دهد که نقش عوامل سیاسی در ایران پررنگ‌تر از منطق صرفاً اقتصادی است. نمودار (۲) امکان مشاهده مستقیم این سه سطح تعرفه را برای هر یک از پنج کشور منتخب (ایران، ترکیه، پاکستان، هند و چین) فراهم می‌سازد و چارچوبی عینی برای ارزیابی انحرافات سیاستی فراهم می‌کند.



نمودار ۲. مقایسه تعرفه بهینه (اقتصادی و سیاسی) واقعی را برای هر یک از پنج کشور منتخب (ایران، ترکیه، پاکستان، هند و چین)

مأخذ: نتایج پژوهش

تحلیل اقتصادی-سیاسی تعرفه‌های تجاری: ... (حبیب شهبازی) ۷۵

در این نمودار مشاهده می‌شود که در اغلب کشورها، نرخ تعرفه واقعی بیشتر از تعرفه بهینه اقتصادی و نزدیک به یا حتی بالاتر از تعرفه بهینه سیاسی است. برای مثال در ایران، تعرفه واقعی (۱۲/۱ درصد) از تعرفه بهینه اقتصادی (۷/۵ درصد) و حتی از مقدار پیشنهادی بر اساس ملاحظات سیاسی (۱۱/۳ درصد) نیز بالاتر است، که بیانگر تأثیرگذاری عوامل فراتر از لابی‌گری و منطق اقتصادی بر سیاست تعرفه‌گذاری کشور است. در مقابل، کشورهایی مانند چین و هند به مقادیر بهینه نزدیک‌تر هستند، که می‌تواند ناشی از ساختار تصمیم‌گیری شفاف‌تر و کارآمدتر در آن کشورها باشد. این مقایسه می‌تواند برای تحلیل‌گران سیاست‌گذاری تجاری، تصویری روشن از انحرافات موجود و ضرورت اصلاح در جهت بهینه‌سازی رفاه عمومی فراهم آورد.

در مجموع، نتایج تجربی این مطالعه نشان می‌دهد که نرخ تعرفه در کشورهای مورد بررسی، به‌طور معنی‌داری تحت تأثیر هم‌زمان عوامل اقتصادی نظیر قدرت بازار (کشش عرضه صادراتی) و عوامل سیاسی-نهادی (نمایندگی‌شده توسط شاخص‌های حکمرانی) قرار دارد. این یافته‌ها در چارچوب اقتصاد سیاسی تجارت قابل تفسیر بوده و بیانگر آن است که سیاست تعرفه‌ای در نمونه مورد مطالعه، صرفاً بر مبنای ملاحظات اقتصادی تعیین نمی‌شود. کشورهایی که دارای لابی‌های قوی‌تری هستند، حتی در شرایط کشش صادراتی بالا نیز ممکن است تعرفه‌های بالاتری اعمال کنند تا منافع گروه‌های خاص را تأمین نمایند. در مقابل، در کشورهایی که ساختار تصمیم‌گیری تجاری شفاف‌تر و کمتر تحت تأثیر گروه‌های خاص باشد، نرخ تعرفه بیشتر با منطق اقتصادی مبتنی بر قدرت بازار تطابق دارد.

همچنین لازم به توجه است که سیاست‌های تعرفه‌ای می‌توانند در سطح گروه‌های کالایی رفتار متفاوتی داشته باشند و نرخ تعرفه برای کالاهای مصرفی، واسطه‌ای و سرمایه‌ای لزوماً از منطق یکسانی تبعیت نمی‌کند. در پژوهش حاضر، به‌دلیل محدودیت دسترسی به داده‌های تفکیک‌شده کالایی و تمرکز بر تحلیل کلان اقتصاد سیاسی تعرفه، از نرخ‌های تعرفه تجميع‌شده در سطح کشور استفاده شده است. از این رو، نتایج به‌دست‌آمده بیانگر روابط حاکم بر سیاست تعرفه‌ای در سطح کلان بوده و لزوماً قابل تعمیم به رفتار تعرفه‌ای در سطح گروه‌های کالایی خاص نیست. بدیهی است که تحلیل‌های بخشی می‌تواند در پژوهش‌های آتی به درک دقیق‌تر ناهمگنی سیاست تعرفه‌ای میان گروه‌های مختلف کالا منجر شود.

۵. نتیجه‌گیری

این پژوهش با تکیه بر چارچوب اقتصاد سیاسی تجارت و استفاده از داده‌های پانلی، به بررسی عوامل اقتصادی و سیاسی مؤثر بر تعیین نرخ تعرفه وارداتی در مجموعه‌ای از کشورهای منتخب پرداخت. نتایج تجربی نشان داد که قدرت بازار (کشش عرضه صادراتی)، اثر منفی و معنی‌داری بر نرخ تعرفه دارد؛ به گونه‌ای که با کاهش قدرت بازار کشور واردکننده، تمایل و امکان اعمال تعرفه‌های بالاتر محدود می‌شود. این یافته با پیش‌بینی‌های نظری ادبیات تعرفه بهینه و چارچوب‌های اقتصاد سیاسی تجارت سازگار است.

علاوه بر عوامل اقتصادی، نتایج نشان می‌دهد که متغیرهای سیاسی-نهادی نیز نقش معنی‌داری در شکل‌دهی به سیاست تعرفه‌ای ایفا می‌کنند. به‌طور مشخص، محیط نهادی و سازوکارهای تصمیم‌گیری می‌توانند موجب انحراف سطح تعرفه از مقداری شوند که صرفاً بر مبنای ملاحظات اقتصادی تعیین می‌شود. از این منظر، سیاست تعرفه‌ای در کشورهای مورد بررسی حاصل برهم‌کنش هم‌زمان عوامل اقتصادی و سیاسی است و تحلیل آن بدون توجه به این هم‌زمانی، تصویری ناقص از فرآیند سیاست‌گذاری تجاری ارائه می‌دهد.

بر اساس این یافته‌ها، چند توصیه سیاستی قابل طرح است: نخست، تعیین و بازنگری تعرفه‌ها باید بر مبنای شاخص‌های قابل سنجش مانند کشش‌های تجاری و شرایط بازار انجام شود تا از فاصله‌گیری سیاست تعرفه‌ای از منطق اقتصادی جلوگیری گردد. دوم، افزایش شفافیت و پاسخ‌گویی در فرایند تعرفه‌گذاری می‌تواند نقش منافع خاص در جهت‌دهی به سیاست تجاری را محدود سازد. سوم، در صنایعی که نیازمند حمایت هستند، توصیه می‌شود سیاست صنعتی از ابزار تعرفه‌ای تفکیک شده و به سیاست‌های هدفمند و قابل پایش متکی شود. چهارم، بازنگری تعرفه‌ها به‌صورت کالایی و بخشی می‌تواند به ارتقای کارایی سیاست تجاری کمک کند.

در عین حال، نتایج این پژوهش باید در چارچوب محدودیت‌های آن تفسیر شود. نمونه محدود کشورها و استفاده از نرخ‌های تعرفه تجمیع‌شده، امکان بررسی ناهمگنی‌های بخشی و کالایی را محدود می‌کند و متغیرهای نهادی نیز اندازه‌گیری مستقیم فعالیت لابی‌های صنعتی را منعکس نمی‌کنند. از این رو، تعمیم نتایج به سایر کشورها یا دوره‌های زمانی بلندمدت نیازمند مطالعات تکمیلی با داده‌های گسترده‌تر و تفکیک‌شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. UNCTAD (United Nations Conference on Trade and Development) یک نهاد دائمی بین‌الدولی سازمان ملل است که با هدف کمک به توسعه کشورهای در حال پیشرفت در حوزه تجارت، سرمایه، فناوری و توسعه پایدار ایجاد شده و فعالیت‌های تحقیقاتی، آماری و فنی گسترده‌ای در این زمینه انجام می‌دهد.
۲. لازم به توضیح است که منظور از متغیر تعرفه، میانگین وزنی تعرفه‌های وارداتی در سطح کل کشور است. انتخاب این شاخص با هدف تحلیل سیاست تعرفه‌ای در سطح کلان و در چارچوب اقتصاد سیاسی تجارت صورت گرفته است. بدیهی است که تعرفه‌های خط-کالایی می‌توانند ناهمگنی‌های بخشی و اثرگذاری انتخابی لابی‌ها را با دقت بیشتری منعکس کنند. با این حال، تمرکز مطالعه حاضر بر تبیین رفتار کلی سیاست تعرفه‌ای کشورها و برهم‌کنش عوامل اقتصادی و سیاسی در سطح کلان است. از این رو، نتایج پژوهش ناظر بر جهت‌گیری عمومی سیاست تعرفه‌ای بوده و لزوماً به رفتار تعرفه‌ای در سطح کالاهای خاص تعمیم داده نمی‌شوند.
۳. انتخاب پنج کشور ایران، ترکیه، پاکستان، هند و چین برای این مطالعه به دلایل متعددی صورت گرفته است. نخست، این کشورها از جمله بازیگران مهم در تجارت منطقه‌ای و بین‌المللی هستند که تنوع در سیاست‌های تعرفه‌ای و ساختارهای صادراتی دارند. دوم، همگی در حال توسعه‌اند اما سطوح متفاوتی از نفوذ لابی‌های تجاری، مشارکت سیاسی و قدرت بازار صادراتی را تجربه می‌کنند؛ این تنوع امکان مقایسه بین‌المللی معنی‌دار را فراهم می‌سازد. همچنین، دسترسی به داده‌های آماری قابل‌اتکا برای این کشورها طی سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰ فراهم بوده است، که انجام تحلیل‌های تجربی را ممکن کرده است. بدیهی است که تفاوت‌های ساختاری میان این کشورها می‌تواند تعمیم‌پذیری نتایج را محدود کند؛ از این رو، یافته‌های پژوهش حاضر ناظر بر رفتار سیاست تعرفه‌ای در این نمونه خاص از اقتصادهای نوظهور است.
۴. بانک اطلاعاتی ICRG که مخفف International Country Risk Guide است، یک بانک جهانی و معتبر اطلاعاتی است که ریسک کشورها را از منظر سیاسی، اقتصادی و مالی طبقه‌بندی و ارزیابی می‌کند. این بانک اطلاعاتی توسط گروه PRS (Political Risk Services) تولید شده و شامل امتیازدهی به حدود ۲۲ متغیر مختلف است که در سه بخش اصلی سازمان‌یافته‌اند.
۵. در یک نگاه کلی، فرضیات اصلی الگو عبارت‌اند از: (۱) ترجیحات مصرف‌کنندگان تفکیک‌پذیر است؛ (۲) دستمزد تعادلی فرض می‌شود، واحد (برابر ۱) است؛ (۳) کالاها با بازده ثابت مقیاس تولید می‌شوند؛ (۴) درآمد تعرفه به صورت یکنواخت توزیع می‌شود. «تفکیک‌پذیری» اجازه می‌دهد که تقاضای هر کالا جداگانه تحلیل شود و حل الگو ساده‌تر شود، اما در عین حال وابستگی متقابل کالاها نادیده گرفته می‌شود.

۶. در چارچوب الگوی GH-HK، لابی‌گری ابزار اصلی گروه‌های ذی‌نفع برای اثرگذاری بر سیاست‌گذاری تجاری است، به‌طوری‌که دولت با لحاظ کردن مشارکت‌های سیاسی این گروه‌ها، تعرفه‌هایی وضع می‌کند که الزاماً از منظر رفاه عمومی بهینه نیستند بلکه منافع خاص را تأمین می‌کنند.
۷. مصرف‌کننده با درآمد مشخص، ترکیبی از کالاها را انتخاب می‌کند که بیشترین مطلوبیت را برای او ایجاد کند. از حل مسئله بیشینه‌سازی مطلوبیت مستقیم، تابعی برای تقاضا به دست می‌آید که خود تابعی از قیمت است. جایگذاری این تابع تقاضا در تابع مطلوبیت مستقیم، منجر به شکل‌گیری تابع مطلوبیت غیرمستقیم می‌شود.
۸. تابع رفاه اجتماعی برابر با مجموع مطلوبیت‌های غیرمستقیم فردی در نظر گرفته می‌شود، زیرا در نظریه اقتصاد خرد، رفاه کل جامعه مجموع مطلوبیت‌های به‌دست‌آمده توسط افراد است و از آنجا که رفتار مصرف‌کننده در شرایط قیمتی و درآمدی مشخص رخ می‌دهد، مطلوبیت او به‌صورت غیرمستقیم تابعی از این متغیرها خواهد بود (مس-کولل و همکاران (Mas-Colell et al) (۱۹۹۵)، واریان (Varian) (۲۰۱۰) و باگواتی و همکاران (Bhagwati et al) (۱۹۹۸)).
۹. این رابطه زمانی معتبر است که هزینه‌های غیرتعرفه‌ای، مالیات‌های داخلی و موانع غیرقیمتی (مثل معافیت‌های تعرفه‌ای) نادیده گرفته شوند و بازار واردات در چارچوب رقابت کامل در نظر گرفته شود. این تقریب در ادبیات مدل‌های CES و تحلیل انتقال تعرفه به قیمت‌ها (tariff pass-through) برای تسهیل برآورد کشش‌های تجاری و تحلیل قیمت‌های شامل تعرفه مورد استفاده قرار می‌گیرد (به‌عنوان مثال، فنگ (Feng) (۲۰۲۳)).
۱۰. در این مطالعه، اگرچه تمرکز اصلی بر تحلیل اثر کشش عرضه صادراتی بر تعیین نرخ تعرفه است، اما برای استخراج این کشش و الگوسازی رفتار تعادلی بازار جهانی، از تابع تقاضای CES استفاده شده است. این تابع، با ارائه ساختاری انعطاف‌پذیر برای ترجیحات مصرف‌کننده، امکان الگوسازی دقیق تقاضای وارداتی و استخراج عرضه صادراتی معکوس را فراهم می‌سازد. استفاده از این رویکرد، در ادبیات تجارت بین‌الملل (مانند آرمینگتون (Armington) (۱۹۶۹) و فینسترا (Feenstra) (۲۰۱۶)) رایج بوده و پایه نظری الگوهای چون GH-HK را تشکیل می‌دهد.
۱۱. UN Comtrade مخفف United Nations Commodity Trade Statistics Database است و پایگاه داده‌ای رسمی و بین‌المللی از آمار تجارت کالایی کشورهای جهان است که توسط سازمان ملل متحد (United Nations Statistics Division) اداره می‌شود.
۱۲. TRAINS مخفف Trade Analysis and Information System است و یک پایگاه داده بین‌المللی است که توسط UNCTAD توسعه یافته و منتشر می‌شود.
۱۳. پایگاه داده QOG مخفف Quality of Government است و یکی از معتبرترین منابع جهانی برای سنجش و مقایسه کیفیت حکومت، نهادهای عمومی و شاخص‌های حکمرانی در کشورهای مختلف محسوب می‌شود.

تحلیل اقتصادی- سیاسی تعرفه‌های تجاری: ... (حبیب شهبازی) ۷۹

۱۴. در این پژوهش، شاخص‌های «نفوذ لابی‌گری» و «مشارکت سیاسی» از پایگاه ICRG به‌صورت غیرمستقیم استخراج شده‌اند، زیرا این پایگاه شاخص مستقلی تحت عنوان «لابی‌گری» ارائه نمی‌دهد. برای اندازه‌گیری نفوذ لابی‌ها، از شاخص «فساد در دولت» به‌عنوان یک متغیر جانشین استفاده شده است؛ به‌گونه‌ای که هرچه سطح فساد بالاتر باشد، نشان‌دهنده قدرت بیشتر گروه‌های ذی‌نفوذ در تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری است. از این‌رو، این شاخص به‌صورت معکوس تعریف شده تا نماینده قدرت لابی‌گری باشد. در مورد مشارکت سیاسی نیز از شاخص «پاسخگویی دموکراتیک» بهره گرفته شده است، که میزان مشارکت شهروندان در فرایندهای سیاسی و شفافیت نظام تصمیم‌گیری را بازتاب می‌دهد. این دو شاخص به‌صورت استاندارد در تحلیل‌های اقتصاد سیاسی به‌کار می‌روند و از اعتبار بین‌المللی برخوردارند.

۱۵. فرض کنید کشش تقاضای وارداتی کشور i نسبت به قیمت داخلی کالای وارداتی برابر با $\sigma > 0$ باشد. طبق نظریه گروسمن و هلپمن (Grossman & Helpman) (۱۹۹۴) و فینسترا (Feenstra) (۲۰۱۶) کشش عرضه صادراتی (ϵ^*) برابر با $\epsilon^* = |\sigma|/1 - s$ است که در آن s سهم سهم کشور واردکننده از بازار جهانی آن کالا می‌باشد.

کتاب‌نامه

- توفیقی، ح. و محرابیان، آ. (۱۳۸۱). بررسی عوامل مؤثر بر تقاضای واردات کالاهای مصرفی، سرمایه‌ای و واسطه‌ای. پژوهش‌های اقتصادی ایران، (۴) (۱۳): ۷۴-۵۴.
- زارع‌شاهی، ا. (۱۳۷۹). بی‌ثباتی سیاسی و امنیت اقتصادی: تأثیر آن بر عوامل تولید در ایران (ریسک ملی). فصلنامه مطالعات راهبردی، ۲ (۷-۸): ۱۱۷-۹۱.
- شریفی، ن. و جعفری تراجی، م. (۱۳۹۴). اثر افزایش تعرفه‌ی کالاهای مصرفی وارداتی بر شاخص‌های قیمت مصرف‌کننده و تولیدکننده در ایران. سیاست‌گذاری اقتصادی، ۷ (۱۴): ۷۶-۵۹.
- صفری، س. (۱۳۹۹). بررسی کشش درآمدی و قیمتی تقاضای واردات ایران طی دوره ۱۳۵۹ تا ۱۳۹۶. ششمین کنفرانس بین‌المللی مدیریت، حسابداری و توسعه اقتصادی، دانشگاه خوارزمی، تهران.
- ظهیری، م.، زاینده رودی، م. و جلایی، س. ع. (۱۴۰۰). بررسی تأثیر ابعاد حکمرانی خوب بر شاخص توسعه پایدار ایران. پژوهشنامه اقتصاد کلان. ۱۵ (۳۰): ۲۱۰-۲۳۱. <https://doi.org/10.22080/iejm.2021.20090.1809>
- قطمیری، م. ا. (۱۳۷۶). کشش‌های درآمدی و قیمتی تقاضای واردات و توسعه اقتصادی در ایران (۱۳۴۲-۱۳۷۳). فصلنامه تحقیقات بازرگانی. ۵: ۶۶-۵۵.
- قیاسی، م.، فتحی، ب.، آبنار، ش. و آنیسی، م. (۱۴۰۴). نقش شاخص‌های حکمرانی و اقتصادی در سیاست تجاری ایران با استفاده از رویکرد دلفی فازی، فصلنامه اقتصاد دفاع و توسعه پایدار، ۱۰ (۳۵): ۱۶۳-۱۸۸. https://journals.sndu.ac.ir/article_3321.html

لاریجانی، س و حسینی، ش الدین. (۱۳۹۷). ارزیابی اثر سیاست‌های تعرفه‌ای بر حجم قاچاق در ایران و ارائه راهکارهای مقابله با آن در راستای اقتصاد مقاومتی، *مطالعات مدیریت راهبردی دفاع ملی*، ۲ (۸)، ۱۸۳-۲۱۲

لاریجانی، س. (۱۳۹۵). بررسی و تخمین اثر نرخ تعرفه واردات کالاها بر قاچاق در ایران (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه صنعتی شریف، دانشکده مدیریت و اقتصاد، تهران، ایران.
موسوی، ح، و اسماعیلی، ع. (۱۳۹۰). تحلیل آثار سیاست تعرفه‌ی واردات بر بازار برنج ایران. *تحقیقات اقتصاد کشاورزی*، ۲ (۱۰)، ۱۶۷-۱۴۳.

Alvarez, F., & Lucas, R. E. Jr. (2007). *General equilibrium analysis of the Eaton-Kortum model of international trade*. *Journal of Monetary Economics*, 54(6), 1726–1768. <https://doi.org/10.1016/j.jmoneco.2006.07.004>

Amiti, M., Redding, S. J., & Weinstein, D. E. (2019). The impact of the 2018 tariffs on prices and welfare. *Journal of Economic Perspectives*, 33(4), 187–210. <https://doi.org/10.1257/jep.33.4.187>

Angwaomaodoko, E. A. (2024). Trade wars and tariff policies: Long-term effects on global trade and economic relationship. *Business and Economic Research*, 14(4), 62–76. <https://doi.org/10.5296/ber.v14i4.22185>

Armington, P. S. (1969). A theory of demand for products distinguished by place of production. *International Monetary Fund Staff Papers*, 16(1), 159–178. <https://doi.org/10.5089/9781451956245.024>

Bhagwati, J. N., Panagariya, A., & Srinivasan, T. N. (1998). *Lectures on international trade*. MIT Press.

Bombardini, M. (2008). Firm Heterogeneity and Lobby Participation. *Journal of International Economics*, 75(2), 329–348. <https://doi.org/10.1016/j.jinteco.2008.03.003>

Bombardini, M., & Trebbi, F. (2020). Empirical models of lobbying. *Annual Review of Economics*, 12, 391–413. <https://doi.org/10.1146/annurev-economics-080218-030413>

Bond, E. W. (1990). The optimal tariff structure in higher dimensions. *International Economic Review*, 31(1), 103–116. <https://doi.org/10.2307/2527028>

Bown, C P. (2019). US-China Trade War: The Guns of August. Trade and Investment Policy Watch (August 26). Washington: Peterson Institute for International Economics. <https://www.piie.com/blogs/trade-and-investment-policy-watch/us-china-trade-war-guns-august>

Cavallo, A., Gopinath, G., Neiman, B., & Tang, J. (2021). Tariff pass-through at the border and at the store: Evidence from U.S. trade policy. *American Economic Review: Insights*, 3(1), 19–34. <https://doi.org/10.1257/aeri.20190536>

Central Bank of the Republic of Turkey (TCMB). (2004). *Export supply and import demand models for the Turkish economy* (Working Paper No. 04/09). <https://www.tcmb.gov.tr>

- Fajgelbaum, P. D., Goldberg, P. K., Kennedy, P. J., & Khandelwal, A. K. (2020). The return to protectionism. *The Quarterly Journal of Economics*, 135(1), 1–55. <https://doi.org/10.1093/qje/qjz036>
- Feenstra, R. C. (2016). *Advanced international trade: Theory and evidence* (2nd ed.). Princeton University Press.
- Gawande, K., Krishna, P., & Olarreaga, M. (2012). Lobbying competition over trade policy. *International Economic Review*, 53(1), 115–132. <https://doi.org/10.1111/j.1468-2354.2011.00673.x>
- Ghiyasi, M., Fathi, B., Abnar, S., & Anisi, M. (2025). The role of governance and economic indicators in Iran's trade policy using the fuzzy Delphi approach. *Quarterly Journal of Defense Economics and Sustainable Development*, 10(35), 163–188. https://journals.sndu.ac.ir/article_3321.html [In Persian]
- Ghotmiri, M. A. (1997). Income and price elasticities of import demand and economic development in Iran (1963–1994). *Journal of Commerce Research*, 5, 55–66. [In Persian]
- Goldberg, P. K., & Maggi, G. (1999). Protection for Sale: An Empirical Investigation. *American Economic Review*, 89(5), 1135–1155. <https://doi.org/10.1257/aer.89.5.1135>
- Graf, A. (1950). *The theory of international monopolies*. *Journal of Political Economy*, 58(4), 345–368. <https://doi.org/10.1086/256967>
- Grossman, G. M., & Helpman, E. (1994). Protection for sale. *American Economic Review*, 84(4), 833–850. https://doi.org/10.1007/978-3-540-79247-5_7
- Handley, K., & Limão, N. (2017). Policy uncertainty, trade, and welfare: Theory and evidence for China and the United States. *American Economic Review*, 107(9), 2731–2783. <https://doi.org/10.1257/aer.20141419>
- Helpman, E., & Krugman, P. R. (1995). *Market Structure and Foreign Trade*. MIT Press
- International Country Risk Guide (ICRG). (2022). *Political risk ratings*. <https://www.prsgroup.com>
- Kee, H. L., Nicita, A., & Olarreaga, M. (2008). Import demand elasticities and trade distortions. *Review of Economics and Statistics*, 90(4), 666–682. <https://doi.org/10.1162/rest.90.4.666>
- Kleinberg, K. B., & Fordham, B. O. (2023). Domestic politics and trade protection. *International Studies Quarterly*, 67(2), sqad012. <https://doi.org/10.1111/isqu.12016>
- Larijani, S. (2016). Investigating and estimating the effect of import tariff rates on smuggling in Iran (Unpublished master's thesis). Sharif University of Technology, School of Management and Economics, Tehran, Iran. [In Persian]
- Larijani, S., & Hosseini, S. E. (2018). Assessing the impact of tariff policies on the volume of smuggling in Iran and providing strategies to counter it in line with the resistance economy. *National Defense Strategic Management Studies*, 2(8), 183–212. [In Persian]
- Mas-Colell, A., Whinston, M. D., & Green, J. R. (1995). *Microeconomic theory*. Oxford University Press.
- Melvin, J. R., & Warne, R. D. (1973). Monopoly and the theory of international trade. *Journal of International Economics*, 3(2), 117–134. [https://doi.org/10.1016/0022-1996\(73\)90036-6](https://doi.org/10.1016/0022-1996(73)90036-6)

- Mousavi, S., & Esmaili, A. (2011). The impacts of import tariff policy on domestic rice market in Iran. *Agricultural Economics Research*, 3(10), 1-20.
- Safari, S. (2020). Investigating income and price elasticity of Iran's import demand during the period 1980–2017. *Paper presented at the 6th International Conference on Management, Accounting and Economic Development*, Kharazmi University, Tehran. [In Persian]
- Sharify, N., & Jafari-Taraj, M. (2016). The effect of increment in tariffs for imported goods on consumption and production price indexes in Iran. *Journal of Economic Policy*, 7(14), 59-76. [In Persian]
- Soderbery, A. (2018). Trade elasticities, heterogeneity, and optimal tariffs. *Journal of International Economics*, 114, 44–62. <https://doi.org/10.1016/j.jinteco.2018.05.002>
- The Vienna Institute for International Economic Studies (wiiw). (2016). *Import demand elasticities revisited: Differences across countries and products*. <https://wiiw.ac.at/import-demand-elasticities-revisited-dlp-4075.pdf>
- Toufighi, H., & Mehrabian, A. (2003). A survey on effective factors on demand of consumption, capital and intermediate goods. *Iranian Journal of Economic Research*, 4(13), 57-74. [In Persian]
- UN Comtrade Database. (2023). *United Nations international trade statistics*. <https://comtrade.un.org>
- United Nations Conference on Trade and Development (UNCTAD). (2023). *Trade analysis and information system (TRAINS)*. <https://unctad.org/topic/trade-analysis/trains>
- Varian, H. R. (2010). *Intermediate microeconomics: A modern approach* (8th ed.). W. W. Norton & Company.
- Wooldridge, J. M. (2010). *Econometric analysis of cross section and panel data* (2nd ed.). Cambridge, MA: MIT Press.
- World Trade Organization (WTO). (2021). *World Trade Report 2021: Economic resilience and trade*. Geneva: WTO. https://www.wto.org/english/res_e/publications_e/wtr21_e.htm
- Zahiri, M., Zaianderoodi, M., & Jalaei, S. A. (2021). Investigating the effect of good governance dimensions on the sustainable development index of Iran. *Macroeconomics Research Letter*, 15(30), 210-231. <https://doi.org/10.22080/iejm.2021.20090.1809> [In Persian]
- Zare-Shahi, A. (2000). Political instability and economic security: Its impact on production factors in Iran (national risk). *Strategic Studies Quarterly*, 2(7-8), 91-117. [In Persian]